

فقط وقتی دلم بخواد ، گریه می کنم!

بازی بزرگان -۱۰: جین فاندا در "پابرهنه در پارک" ساخته جین ساکس بر اساس نوشته نیل سایمون

چاپ شده در : روزنامه آسیا

زمان انتشار : آذر ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

نسل سینما روهای سال های آخر قبل از انقلاب و نسل جوان اهل فیلم دیدن، هر دو، کمدی رومانیتیک جذابی با بازی رابرت ردفورد و جین فاندا را به خاطر دارند که بیشتر زمان اش در یک آپارتمان سرد و کوچک می گذشت و با دیالوگ های رفت و برگشتی و پر از کنایه و ظرافت، دعواها و آشتی های نمونه ای یک زوج جوان و تازه ازدواج کرده را نشان می داد. این فیلم یعنی پا برهنه در پارک (جین ساکس ، ۱۹۶۷) بر اساس متن نمایشنامه و فیلمنامه نیل سایمون ، نویسنده نابغه و متخصص خلق تنش های دراماتیک با جدل کلامی بین آدم ها ساخته شد و شاید به خاطر دو بازیگر زن و مرد مشهورش که فیلم معروف دیگری هم با هم بازی کرده بودند - تعقیب (آرتور پن ، ۱۹۶۶) - ، شهرت اش خیلی بیشتر از شاهکار مهجور مانده ای به نام دختر خداحافظی (هربرت راس ، ۱۹۷۷) است که آن هم فیلمنامه بسیار درخشانی از سایمون دارد.

اما در فیلم پابرهنه در پارک ، جین فاندا در نقش زن شاداب و شلوغی به نام کوری (Corrie) براتر که با شوهرش پل (رابرت ردفورد) اختلاف نظرهای ساده ولی مهمی دارد ، معمولاً باید با حالتی

خاص و با لحنی دوگانه بازی کند : از طرفی کوری همیشه سرحال و سرزنده است و به قول مادرش (میلدرد نتویک) « به نظر می رسه که می تونه از همه لحظه های زندگیش لذت ببره ». بنابراین فاندا باید لبخند و امید و شادمانی و شیطنت را در این وجه از شخصیت کوری جلوه گر سازد. از طرف دیگر، تقابل ها و جر و بحث های کوری با پل ، هرچند بر سر همین شلوغ کاری های کوری در برابر متانت و تشخص پل شیک پوش و وکالت خوانده شکل می گیرد ، کاملاً از آن سرحالی و شوخ طبعی فاصله دارد و بازی جدی و نشانگر عصبیت فاندا را می طلبد. در نتیجه ، حرکت بر روی مرز باریک و ظریفی بین این لحن های متفاوت و بخصوص، داشتن آمادگی مداوم برای تغییر وضعیت ناگزیر کوری ، چالش اصلی نقش و بازی جین فاندا را تشکیل می دهد.

جایی از فیلم هست که از این جهت، مثال زدنی و درس گرفتنی است : کوری بعد از برگشت از رستوران آلبانیایی، از پل به خاطر جدیت و همراهی نکردن اش با بگو و بخند های مفصل جمع ۴ نفره شان با مادر و همسایه عجیب و غریب شان آقای والاسکو (شارل بوآیه) ، گله می کند و جواب های پل درباره این که تحمل کارها و سر و صدا های کوری سخت تر است، دعوای جدی و سنگینی را بین زن و شوهر جوان در پی می آورد که با تأکید خنده آور کوری بر این که زندگی شان دچار بحران شده و باید به فکر جدایی باشند ، کم کم بالا می گیرد! آخر این دعوا، فوندا باید در لحظه ای خاص و حساس، آن دو لحن متفاوت بازی اش را با هم تلفیق کند و یکجا در رفتار و میمیک و حرکات کوری، جاری شان کند : هم گریان و به بن بست رسیده باشد و هم یادمان بیندازد که کوری همان آدم شاد و شنگول است و اصلاً در اعتراض به سرحال نبودن پل، بحث را به اینجا کشانده! بازی فاندا در این صحنه ، با آن دیالوگ کودکانه ولی در عین حال جدی و متأثرکننده اش که می گوید « من هروقت دلم بخواد، گریه می کنم؛ و حالا می خوام گریه ای بکنم که هیچ وقت توی عمرم نکردم» ، با ظرافت و دقت، آن ترکیب را در نوع بغض کوری

منعکس می کند؛ بغضی که هم مثل لب ورچیدن یک بچه لوس کتک خورده، خنده دار است و هم مثل جلوه ای از غم های درونی یک زن جوان علاقه مند به حفظ زندگی اش ولی ناامید از ادامه آن، همدلی برانگیز به نظر می رسد.